**Islamic Denominations**
Vol. 8, No. 16, March 2022
(DOI) 10.22034/jid.2021.90412.1393

# Analytical Study of Sohrewardi Dynasty

**Alireza Kadkhodaei** *
**Rahman Bolhasani** **

(Received on: 2017-06-25; Accepted on: 2018-10-05)

## Abstract

Sohrewardiyeh is one of the important dynasties of Sufism about which no proper and independent research has been done so far. In this research, we have studied this school of thought with a descriptive-analytical method.

This Sharia-based sect, whose most influential sheikh is Shahab al-Din Omar Sohrewardi, was formed in Baghdad, and due to factors such as the training of great disciples, the emphasis of some elders on the migration of disciples, the cooperation of governments, and the emphasis on Sharia, in a short time penetrated many places, including India, Persia, and Kashan. After Shahab al-Din and Bahaullah al-Moltani, Sohrewardiyeh split into numerous factions and merged with Qalandar, as well as Shiism, and was weakened because of various reasons such as the tendency of some elders to Qalandar and the migration of many of them from Baghdad.

**Keywords:** Sohrewardiyeh, Pir Jamaliyeh, Sohrewardiyeh Qalandariyeh, Lal Shahbaziyeh, Jalaliyeh, Bozghoshiyeh, Zeyniyeh.

---

* PhD Student in Mysticism, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute, Tehran, Iran (Corresponding Author), alikadkhodaeet@gmail.com.
** Assistant Professor, Department of Mysticism and Sufism, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, r.bolhasani@urd.ac.ir.

پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی

سال هشتم، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص۵۳ـ۷۸ «مقاله پژوهشی»

# بررسی تحلیلی سلسله سهروردیه

علی‌رضا کدخدایی*

رحمان بوالحسنی**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۱۳]

## چکیده

سهروردیه از سلسله‌های مهم تصوف بوده که تا کنون تحقیقات شایسته و مستقلی درباره‌اش انجام نشده است. در این پژوهش با روش توصیفی‌تحلیلی این طریقت را بررسی کرده‌ایم. این طریقتِ شریعت‌محور که مؤثرترین شیخش، شهاب‌الدین عمر سهروردی است، در بغداد شکل گرفت و به دلیل عواملی همچون تربیت شاگردان بزرگ، تأکید برخی مشایخ بر کوچ شاگردان، همکاری حکومت‌ها، تقید و تأکید بر شریعت، در مدت کوتاهی به بسیاری از نقاط از جمله هند، فارس و کاشان نفوذ کرد. سهروردیه پس از شهاب‌الدین و بهاءالدین ملتانی، انشعابات متعددی پیدا کرد و با قلندری، و نیز تشیع درآمیخت و عوامل گوناگونی مانند گرایش برخی مشایخش به قلندری و کوچ بسیاری از آنها از بغداد این طریقت را تضعیف کرد.

**کلیدواژه‌ها:** سهروردیه، پیرجمالیه، سهروردیه قلندریه، لعل شهبازیه، جلالیه، بُزْغُشیه، زینیه.

---

* دانشجوی دکتری عرفان، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) alikadkhodaeet@gmail.com

** استادیار گروه عرفان و تصوف، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران R.bolhasani@urd.ac.ir

## مقدمه

اواخر سده ششم و سراسر سده‌های هفتم و هشتم قمری از دوره‌های مهم تاریخ تصوف است. ظهور بسیاری از مشایخ بزرگ، پیدایش مهم‌ترین طریقت‌ها، رشد و توسعه و نظام‌مندشدن خانقاه‌ها به عنوان نهادهای رسمی اجتماعی و تأثیر تصوف در گسترش و نفوذ اسلام و نیز ادبیات فارسی (خصوصاً در شبه‌قاره هند) برخی از مشخصات این دوره است. همه این شاخصه‌ها را می‌توان در طریقت سهروردیه جُست. گرچه سهروردیه ناب در قرن دهم به واسطه عوامل گوناگون رو به افول نهاد، برخی انشعاباتش تا کنون ادامه دارد.

## شکل‌گیری طریقت سهروردیه

سهروردیه از طریقت‌هایی است که در سده ششم تأسیس شد و تا سده دهم در اکثر سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت. آبشخور این طریقت را در دو مکتب سکری خراسان و صحوی بغداد دانسته‌اند، اما با توجه به پایه‌ریزی سهروردیه در عراق می‌توان آن را دنباله مکتب بغداد دانست، مکتبی که در اواسط قرن چهارم و پس از اعدام حلاج (۳۰۹ ه.ق.) و مرگ شبلی (۳۳۴ ه.ق) کم‌نور شد، ولی با وجود شخصیت‌هایی همچون ابوطالب مکی (۳۸۶ ه.ق.) و ابونصر سرّاج (۳۷۸ ه.ق.) هرگز زایل نشد. خانقاه و خانقاه‌نشینی از سده چهارم در سراسر قلمرو اسلامی رواج گسترده‌ای یافت و هم‌تراز با مسجد و مدرسه رسمیت پیدا کرد و از حمایت‌های حکومت برخوردار شد (عدلی، ۱۳۹۲: ۷۲۳/۲۱، ذیل «خانقاه»)، اما با آمدن سلجوقیان، به‌ویژه با وزیری همچون خواجه نظام‌الملک (کشته‌شده در ۴۸۵ ه.ق.) که به صوفیه متمایل بود، تصوف جان تازه‌ای گرفت و خانقاه‌های فراوانی ساخته شد. تصوف در سده ششم در بغداد به اوج اقتدارش رسید، تا جایی که مخالفت فقها نیز نتوانست مانع اقبال مردم به صوفیه شود، چراکه آدابِ به‌ظاهر خلافِ شرعشان را دارای تأویل باطنی می‌دانستند. تعالیم باطنی صوفیه در مقابل دین خشک فقیهان می‌تواند در کنار سرخوردگی مردم از فقها و علمای دنیاجو از جمله دلایل این اقبال باشد (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۶۲). بی‌ثباتیِ اوضاع و احوال را، که طبعاً مردم را به سوی زهاد و صوفیه سوق می‌داد، نیز باید به این مجموعه افزود. افزون بر آن، صوفی‌ها از حمایت حاکمان نیز برخوردار بودند. از این‌رو، خانقاه در مقابل مدرسه رونق یافت و متناظر با آداب مدرسی اهل حدیث، برای خود آدابی وضع کرد و سلسله‌ها و اجازات و خرقه‌دادن‌ها و نظایر اینها به وجود آمد. به دلایل مشخص، از جمله اعدام حلاج و تسلط بی‌چون‌وچرای فقها که درس عبرتی به صوفیان داد تا بدانند برای پیشبرد تصوف باید

ظواهر شرع نیز رعایت شود، مشایخ صوفیِ این عصر مراقب بودند به گونه‌ای سخن بگویند که اقبال مردم را از دست ندهند. از این‌رو برخی از آنها مریدان فراوانی پیدا کردند که البته برخی به غلوگویی در حق مشایخشان مبتلا شدند. بغداد در زمان ابونجیب سهروردی چنین جوی داشت و ابونجیب یکی از همین وعاظ صوفی‌مسلک بود که مجالسش از قبول عامه برخوردار بود (همو، ۱۳۸۶: ۱۵۸-۱۷۱).

## مؤسس؛ شهاب‌الدین یا نجیب‌الدین؟

گرچه سلسله سهروردیه از طریق ابونجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳ ه.ق.) و از طریق مشایخش به جنید منتهی می‌شود، نباید او را مؤسس این طریقت نامید؛ چراکه به گفته محمد بن یحیی تاذفی بسیاری از مشایخِ صوفیه خود را به او منتسب می‌کنند و اگر بنا به انتساب باشد باید همه یا اکثر سلسله‌های بعدی را شاخه‌ای از سهروردیه بدانیم. علاوه بر سهروردیه، سلسله ارادت طریقت‌های کبرویه، پیروان نجم‌الدین کبری (مقتول ۶۱۸ ه.ق.)، صفویه (=زاهدیه اردبیلیه)، پیروان صفی‌الدین اسحاق اردبیلی (متوفای ۷۳۵ ه.ق.)، پیرجمالیه، پیروان پیرجمال‌الدین احمد اردستانی (متوفای ۸۷۹ ه.ق.) و نوربخشیه، پیروان سید محمد نوربخش (متوفای ۸۶۹ ه.ق.) به او می‌رسد (سهروردی، عمر، ۱۳۷۵: ۱۲؛ سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۱۵). حتی می‌توان طریقت نعمت‌اللهیه (پیروان شاه نعمت‌الله ولی ۸۳۲ یا ۸۳۴ ه.ق.) را نیز، گرچه باواسطه، به ابونجیب متصل دانست (کاشانی، بی‌تا: ۲۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

استدلال کسانی که مبدأ این سلسله را ابونجیب می‌دانند نیز در خور توجه است. معارف شهاب‌الدین در آموزه‌های عمویش ابونجیب ریشه دارد و شاید بتوان گفت شهاب‌الدین، نزدیک‌ترین مرید به ابونجیب است، چنان‌که نظارت عوارف المعارف بر آداب المریدین اثر ابونجیب (همان) و معارف بی‌شماری که در عوارف از عمویش ذکر کرده، و نیز ارادت بی‌حد و حصری که به عمویش داشته (سهروردی، ۱۴۲۷: ۴۴۹/۲) از مؤیدات این قول است. مهم‌تر از همه، تشابه شیوه و سیره سلوک فردی و اجتماعی این دو است. در مجموع، می‌توان گفت ابونجیب، نقطه آغازین سلسله سهروردیه است که معارف و امّهات سلوکی و طریقتیِ این سلسله با او شروع شد، هرچند گسترش آن در زمان برادرزاده‌اش بود و شهاب‌الدین توانست با استفاده از شخصیت علمی، فقهی، معنوی و نیز زندگی زاهدانه‌اش، و همچنین با استفاده از اقبالی که حکومت به او داشت، این

طریقت را به یاری خلفایش گسترش دهد. ضمناً سایر سلسله‌هایی که به ابونجیب منتهی می‌شود از طریق شهاب‌الدین جاری شده است (کاشانی، بی‌تا: ۲۰).

اما اینکه آیا صرفاً به همین دلیل می‌توان آنها را از انشعابات سهروردیه دانست، پرسشی است دشوار، که شاید بهترین پاسخش قول به تفصیل باشد. کبرویه را نمی‌توان زیرشاخه سهروردیه دانست، چراکه نجم‌الدین، بنا به تصریح خودش، خرقه را از شیخ اسماعیل قصری گرفته، و فقط علم خلوت و عزلت را از عمار یاسر (شاگرد ابونجیب) اخذ کرده است (کبری، ۱۳۶۸: ۱۷). همچنین، نوربخشیه را نمی‌توان از زیرشاخه‌های سهروردیه دانست، هرچند برخی آن را از سهروردیه دانسته‌اند (سهروردی، عمر، ۱۳۷۵: ۱۲)؛ چراکه این طریقت در مسیرش به سهروردی از نجم‌الدین کبری می‌گذرد، از این‌رو باید آن را از شاخه‌های کبرویه دانست (کبری، ۱۳۶۸: ۵۶). اما پیرجمالیه را به‌خوبی می‌توان به سهروردیه متصل دانست، چنان‌که بدان اشارت خواهد شد. اگر صفویه را نیز شاخه‌ای از سهروردیه بدانیم کلام گزافی نگفته‌ایم، زیرا طریقتشان به واسطه شیخ زاهد گیلانی به ابونجیب می‌رسد. قرابت طریقت صفی‌الدین با طریقت سهروردی قراینی دارد، مثل سفر او به شیراز برای بهره‌مندی از مشایخ سهروردی و رفتار محتاطانه‌اش با سماع؛ از این‌رو جای تعجب نیست اگر می‌بینیم برخی او را از پیروان طریقت سهروردیه نامیده‌اند (دارابی، ۱۴۱۸: ۱۶۱ و ۱۶۶).

## طریق اتصال سهروردیه به جنید و معروف

طریقت سهروردیه در مسیرش به سوی ابوعبدالله خفیف، جنید و معروف کرخی از برخی مشایخ عبور می‌کند که چندان شهرتی ندارند. در یکی از این مسیرها از طریق ابونجیب به احمد غزالی، یکی از شخصیت‌های جنجالی صوفیه، می‌رسد. با توجه به شاخصه‌های طریقت سهروردی، گویا ابونجیب از میان مشایخش، کمترین تأثیر را از احمد غزالی پذیرفته است، هرچند غزالی به او عنایت داشت تا جایی که وی به عنوان یکی از خلفای احمد غزالی شناخته می‌شد (کاشانی، ۱۳۸۰: ۶۴). شاید بتوان دلیلش را از کرسی‌نامه‌ها سراغ گرفت، چراکه مطابق برخی کرسی‌نامه‌ها ابونجیب فقط تلقین ذکر را از احمد غزالی دریافت کرده، ولی خرقه ارادتش را از سلسله‌ای گرفته است که در آن عمویش، قاضی وجیه‌الدین، و برخی دیگر از خاندان سهروردی قرار دارند (کاشانی، بی‌تا: ۲۹). سهروردیه علاوه بر سلسله‌ای که غزالی در آن قرار دارد، از طریق سه سلسله دیگر به جنید متصل می‌شود. در یکی از آن سلسله‌های مهم، که سلسله خرقه ارادتش

محسوب می‌شود، عمو و جدِّ ابونجیب هم قرار دارند. حضـور چهـار سـهروردی در یـک طریقـت بیانگر آن است که خاندان سهروردی از علما و متصـوفه ریشـه‌دار بوده‌انـد. نسبشـان بـا سـیزده یـا چهارده واسطه، سرانجام به خلیفه اول می‌رسد (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۷۱). از ابوعبدالله خفیف نیـز در طریقه اصلی‌شان نام برده شده است. او نیز از مشایخ مهم قرن چهارم، خصوصاً در شـیراز، اسـت. طریقه سهروردیه، طریقه کازرونیه و اصحاب روزبهان بقلی نسبت خرقه‌شـان را بـا واسـطه‌هایی بـه ابن‌خفیف می‌رسانند (مجتبایی، ۱۳۷۴: ۴۳۸/۳، ذیل «ابن‌خفیف»). شاید به همین دلیل است که برخـی این طریقت را همان طریقت خفیفیان دانسته‌اند (کریمی، ۱۳۹۷: ۳۳۲، ذیل «سهروردیه»).

## مهم‌ترین شخصیت سهروردیه

بدون تردید مهم‌ترین شخصیتی کـه در شـکل‌گیری ایـن طریقـت نقـش داشـته، شـهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی (۵۳۹-۶۲۳ ه.ق.) است. وی در سهرورد (از توابـع زنجـان) زاده شـد و در جوانی به بغداد رفت و علاوه بر فراگیری علوم ظـاهری و کسـب علـم از عمـویش، ابونجیـب، کـه هم‌حجره‌اش هم بود (کاشـانی، ۱۳۸۰: ۶۵) و سایر استادان بنام آن سامان، تحت تربیـت عمـویش در علوم باطنی نیز سرآمد شد. علاوه بر آن، در تصوف از مشایخی همچـون شـیخ عبـدالقادر گیلانـی (متوفای ۵۶۱ ه.ق.) و شیخ ابوالسّـعود بغـدادی (متوفـای ۵۷۹ ه.ق) و شـیخ ابومحمـد عبداللـه بصـری (۴۹۹-۵۸۲ ه.ق.) بهره برده است. جامی از شیخ عبدالقادر نقل می‌کند که خطـاب بـه شـهاب‌الدین گفته است: «أنت آخر المشهورین بـالعراق» (جـامی، ۱۸۵۸: ۵۴۵). کمـالات ظـاهری و بـاطنی‌اش سبب شد میان معاصران و همگنان و مریدانش جایگاه ویژه‌ای پیدا کند (سهروردی، عمـر، ۱۳۷۵: ۲۰؛ جامی، ۱۸۵۸: ۵۴۴).

عوارف المعارف، مهم‌ترین اثر سهروردی، تأثیر ژرفی بر آداب خانقـاه گذاشـت (عـدلی، ۱۳۹۲: ۷۲۳/۲۱، ذیل «خانقاه») و توانست در ردیف مهم‌ترین کتب صوفیه، یعنی قوت القلوب ابوطالب مکی و رساله قشیریه عبدالکریم بن هوازن قشیری یا حتی تا حدی مهم‌تر از آن دو، به‌ویژه قوت القلـوب، قرار گیرد (کاشانی، بی‌تا: ۲۷). آنچه درباره احوال و مقامات در این کتاب آمـده اسـت نکـات دقیـق و تازه‌ای دارد که در کلام متقدمان نیسـت (زرین‌کـوب، ۱۳۸۶: ۱۷۸). بایـد توجـه داشـت کـه طریقـت سهروردیه صوفی‌پرور است، نه قلندرپرور یا ملامتی‌پرور. سهروردی علماً و عملاً توانست تصـوف را با فضای دینی و شریعت هماهنگ کند. شاید اینکه می‌بینیم عوارف المعارف بیشترْ آداب و اسرار شرعی است تا آداب صوفیانه، از همین شریعت‌مداری‌شان ناشی شده است، عوارف المعـارفی کـه

مهم‌ترین کتاب در طریقت سهروردیه و حتی غیرسهروردیه است که شرح‌ها و ترجمه‌های فراوانی به سه زبان فارسی، عربی و ترکی از آن وجود داشته (کاشانی، بی‌تا: ۲۷؛ عباسی، ۱۳۹۶: ۱۰۵؛ رادفر، ۱۳۸۲: ۱۲۷) و عزالدین محمود کاشانی کتاب ارزشمندش، مصباح الهدایة را با نظارت بر آن تألیف کرده است. سهروردی در باب نهم عوارف، تفاوت صوفی، قلندر و ملامتی را بیان می‌کند و مشخصه صوفی را عمل به ظاهر و باطن دین همراه با عقل و معرفت و اخلاص می‌داند و می‌گوید مراد از حقیقت همانا حقیقت عبودیت است و مراد از شریعت نیز حق عبودیت. از این‌رو، ممکن نیست کسی به حقیقت عبودیت برسد و حق عبودیت (= شریعت) را رعایت نکند (سهروردی، ۱۴۲۷: ۹۰/۱). از سوی دیگر، می‌کوشد تک‌تک آداب تصوفش را به آیه و روایتی نسبت دهد و به هر طریقِ ممکن، برایش وجهی شرعی بیان کند. حتی در باب مستحسنات صوفیه نیز می‌کوشد از آیه یا روایت کمک بگیرد. او در باب ۱۷، به مناسبت بیان وظایفی که صوفی در سفر باید انجام دهد، احکام فقهی تیمم و قبله و برخی مستحبات را تیمناً ذکر می‌کند تا احکام شرعی از او فوت نشود. موضع سهروردی در باب سماع بسیار محتاطانه است. هرچند او در ابتدا، به تبعیت از ابوطالب مکی، سماع لهوی را حرام می‌داند نه همه اقسام سماع را، ولی در ادامه می‌گوید: «دف و شبابه، اگرچه در مذهب شافعی جایز است، ترکش سزاوارتر است و از خلاف دورتر» (سهروردی، عمر، ۱۳۷۵: ۹۱). او استماع «قصاید که در آن ذکر بهشت و دوزخ و اشتیاق به حضرت عزت کرده باشد؛ و هر شعر که مهیج شوق مشتاق باشد و ذکر هجر و وصل کرده باشد» را روا می‌داند (همان) و در هر حال، به تبعیت از جنید، سماع را برای طالب سالک روا نمی‌داند و آن را علامت نقص می‌داند، زیرا کسی که به نحو تمام و کمال فانی در حق‌تعالی شده باشد دیگر نیازی به مشوق و محرک ندارد. با این حال، او آداب و شروط و محرمات سماع را در فصل ۲۵ بیان می‌کند (همو، ۱۴۲۷: ۲۱۳/۱-۲۲۷). خلاصه آنکه، می‌کوشد صوفی متأدّب به آداب ظاهری و باطنی تربیت کند و برای جزئیات زندگی صوفی، با استدلال به ظاهر و باطن آیات و روایات، برنامه و دستورالعمل مناسب می‌دهد. شهاب‌الدین در آخر کتاب در بحث «مقامات سالکین» می‌گوید: «من به اندازه دانش و توانایی خود، مقامات و احوال و ثمراتشان را بررسی کردم و دیدم همه آنها در چهار چیز خلاصه می‌شود: ۱. ایمان به خدا، ۲. توبه نصوح، ۳. زهد در دنیا و ۴. عبودیت ظاهری و باطنی بدون سستی». او می‌افزاید: «برای تحقق اینها نیاز است که از چهار چیز کمک گرفته شود: ۱. کم‌حرفی، ۲. کم‌خوری، ۳. کم‌خوابی و ۴. عزلت از مردم»؛ و سپس تأکید می‌کند هر کدام از بزرگان که به جایی رسیده‌اند از عمل به همین دستورها بوده است و بعد شرح می‌دهد که چگونه می‌توان همه

تصوف را از این اصول چهارگانه استخراج کرد (همان: ۵۳۰/۲). می‌توان اصول طریقت سهروردیه را در همین دستورها خلاصه کرد.

## پراکندگی طریقت سهروردیه

### الف. بغداد

گرچه ابونجیب و شهاب‌الدین، طریقت سهروردیه را در بغداد بنا نهادند، این طریقت چندان در آنجا دوام نیاورد. پس از شهاب‌الدین، فرزندش محمد سهروردی (۶۵۵ ه.ق.) (Bosworth, 1997: 9) عهده‌دار رباط مأمونیه شد. پس از اوحدالدین کرمانی (۶۳۵ ه.ق.)، شیخ بزرگی از سهروردیه را سراغ نداریم. به امر خلیفه عباسی، خانقاه سهروردی به اوحدالدین کرمانی، آخرین شیخ بزرگ سهروردی، داده شد. اوحدالدین در کرمان متولد شد، ولی برای تکمیل دروسش به بغداد رفت و توانست کرسی تدریس فقه شافعی را صاحب شود؛ سپس راه تصوف در پیش گرفت و به رکن‌الدین سجاسی پیوست و از طریق او و قطب‌الدین ابهری به سلسله سهروردیه منتسب شد. سفرهای بسیار کرد؛ اما نکته‌ای که او را مبغوض صوفیه بغداد، خصوصاً شهاب‌الدین سهروردی، قرار داد جمال‌پرستی و عشقش به مظاهر بود. البته طریقت او مبتنی بر سماع هم بود و اشعار و رباعیات نیکویی در این باره سروده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۷۹-۱۸۱). روشنای طریقت سهروردیه عراق نیز مانند سایر بلاد رو به خاموشی گذاشت. دلایل احتمالی این اتفاق در پایان خواهد آمد، اما باید بگوییم مشایخ معاصر سهروردیه در عراق مشغول جذب و تربیت مریدان هستند. این مشایخ که به طور سنتی به خاندان صالح الخطیب تعلق دارند برخی هم‌زمان در مدرسه شهاب‌الدین سهروردی به تدریس، و در مسجد به خطابه مشغول‌اند. برخی از این مشایخ در خدمت حکومت و برای ترغیب و تهییج روحیه نظامیان به صفوف نبرد ملحق شده‌اند (Bosworth, 1997: 9).

### ب. هند

سهروردیه در هند به واسطه یکی از شاگردان شهاب‌الدین، به نام بهاءالدین زکریا ملتانی (۵۶۶-۶۶۱ یا ۶۶۶ ه.ق.) رواج چشمگیری یافت. او توانست شعبه‌ای از خانقاه سهروردی را در ملتان و در دره سند بر پا کند. این طریقت به‌تدریج به نقاط گوناگون جهان اسلام نفوذ کرد و حتی سبب گسترش اسلام به هندوستان، چین و آسیای جنوب شرقی شد[1] (مثلاً نک.: Rizvi, 1978-1983: 200, 202,

206/1؛ جمالی دهلوی، ۱۳۱۱: ۱۷۱). سهروردی اصرار داشت خلفایش را برای ترویج طریقت صوفیانه اعزام کند. از این‌رو، سهروردیه اندکی پس از چشتیه از نخستین طریقت‌هایی است که وارد هند شد. این دو طریقت در پیشرفت اسلام در شبه‌قاره نقشی اساسی داشته‌اند. گرچه طریقت سهروردیه، در مقایسه با چشتیه، خدمات فرهنگی و اسلامی بیشتری انجام داده، و نور توحید را به نحو احسن منتشر کرده، اما به دلیل کم‌بودن اهل قلم در میانشان تا حدی خدمات فرهنگی‌مذهبی‌شان در پاکستان، هند و بنگلادش مغفول مانده است (اخترچیمه، ۱۳۷۷: ۳۰). خاندان ملتانی و برخی از شاگردانشان تقریباً طریقت شهاب‌الدین را در هند ادامه دادند. پس از او فرزندش، صدرالدین عارف (متوفای ۶۸۵ ه.ق.) و نوه‌اش، ابوالفتح رکن‌الدین (متوفای ۷۳۶ ه.ق.)، و سپس سید جلال‌الدین بخاری (متوفای ۷۸۶ ه.ق.) از مشایخ خانقاه‌های طریقت سهروردیه در هند هستند. البته به غیر از بهاءالدین ملتانی، دیگر شاگردان سهروردی نظیر جلال‌الدین تبریزی (متوفای ۶۴۱ یا ۶۴۲ ه.ق.) در بنگال، و قاضی حمیدالدین ناگوری (متوفای ۶۴۱ ه.ق.) در نواحی ناگور نیز در گسترش طریقه سهروردیه سهیم بوده‌اند، اما دوام این سلسله در طول تاریخ مدیون همت مریدان شیخ بهاءالدین زکریا بوده است.

پس از بهاءالدین، و حتی در زمان حیاتش، گرایش‌های دیگری در این طریقت پدید آمد که شاخه جلالیه، پیروان جلال‌الدین بخاری مشهور به میرسرخ، یکی از آنها است. میرسرخ از مریدان بهاءالدین و مروج سهروردیه در اوچ بود. در واقع، هواداران مخدوم جهانیان، به دلیل سر باز زدنش از پذیرش مرید، خود را به جلال‌الدین میرسرخ، جدّش، نسبت دادند. جلالیان کم‌کم گرایش شیعی نیز پیدا کردند و از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام برائت جستند. این شاخه از سهروردیه، از اواخر قرن هشتم به بعد به شاخه‌های کوچک‌تری تقسیم شد.

از دیگر شاخه‌های سهروردیه در هند شاخه قلندریه شهبازیه است. این طریقت منسوب است به عثمان مرندی (مروندی)، معروف به شهباز قلندر یا لعل شهباز قلندر. اگر صحیح باشد که او اسماعیلی نزاری بوده است که به دلیل اوضاع و احوال محیطی مجبور شد به عنوان روحانی مبلّغ به هند کوچ کند (فرقانی، ۱۳۸۵: ۲۸۵)، همین می‌تواند سرنخی باشد برای رابطه سهروردیه و اسماعیلیه در هند. به هر حال، لعل شهباز پس از مسافرت‌های بسیار و استفاده از مشایخ گوناگون در علوم ظاهر و باطن سرانجام به ملتان آمد و حدود سیزده سال در آنجا توقف کرد و خدمت بهاءالدین ملتانی رسید و از بسیاری مشایخ دیگر (از جمله مشایخ چشتیه و نیز شیخ جمال مجرد و ابوعلی قلندر) بهره‌ها برد؛ ولی سرانجام او نیز طریقت قلندری و ملامتی را در پیش گرفت و در سیهوان آن

را ترویج کرد. کرامات بی‌شماری به او نسبت می‌دهند. در زمان حیات و پس از وفات، هواداران بسیار پیدا کرد. برخی از چیزهایی که درباره‌اش گفته می‌شود (لاهوری، بی‌تا: ۴۶/۲) با تعالیم سهروردیه نخستین هیچ تناسبی ندارد. بعید نیست مصاحبت با ابوعلی قلندر و نیز شیخ جمال مجرد (شیخ جمال‌الدین ساوجی مؤسس قلندریه) سبب شده باشد تا لعل شهباز سهروردیه را با گرایش‌های قلندرانه درآمیزد. گروهی از مریدانِ صدرالدین راجو قِتال، برادر جلال‌الدین حسین بخاری (مخدوم جهانیان)، نیز به قلندری سهروردی مشهور شدند. او که جانشین مخدوم بود به سبب نزاع‌های مذهبی به قتال شهرت یافته بود (Bosworth, 1997: 9). از شاگردان مهم ملتانی، که همانند مخدوم جهانیان و لعل شهباز، ولی بسیار ریشه‌ای‌تر، طریقت قلندری را با سهروردی درآمیخت، دامادش فخرالدین عراقی بوده است. او در واقع، حلقه اتصال سهروردیه قلندریه در عرفان عملی به معارف ابن‌عربی در عرفان نظری است. با ظهور ابن‌عربی عرفان اسلامی وارد مرحله جدیدی شد. تأثیر آرای ابن‌عربی، که به کمک شاگردانش به صورت مکتب درآمد، تقریباً بر همه طریقت‌های عرفانی انکارناپذیر است. طریقت شطاران، که سلسله‌شان به سهروردیه می‌رسد، نیز در انتهای قرن نهم وارد هند شد (Ibid.).

البته سهروردیه علاوه بر قلندریه و چشتیه از زهاد و بوداییان هند نیز تأثیر پذیرفته است. مثلاً می‌توان از گیاه‌خواری حمیدالدین ناگوری (گروه فلسفه و عرفان، ۱۳۸۲: ۴۱۱/۷، ذیل «مناسبات»)، تیغ‌زدن سر، ریش، سبیل و ابرو (سنت چهار ضرب)، مجردزیستن و پرهیز از ازدواج، سفرهای فراوان، پوشیدن لباس سرخ و ... که از مشترکات میان قلندران (سهروردی و غیرسهروردی) و ادیان بودایی و مانوی است (فرزانه‌پور، ۱۳۵۰: ۲۵-۲۸) یاد کرد. سهروردیه در شبه‌قاره همانند چشتیه غالباً از نظر فقهی، حنفی و برخلاف چشتیه، مخالف سماع بودند (آریا، ۱۳۹۲: ۴۴۳/۱۵، ذیل «شبه‌قاره هند»). محبت و ارادت به امامان شیعه از جمله مسائل مهم سهروردیه هند، خصوصاً خانقاه اوچ، بوده است. برخی از مریدان مخدوم جهانیان، به‌ویژه در گجرات، در سده نهم به مذهب اثناعشری درآمدند. قلندرها نیز به‌تدریج، با اشعاری که در مدح خاندان پیامبر ﷺ می‌سرودند و می‌خواندند، مروّجان دوستی و عشق به اهل بیت ﷺ شدند. مثلاً، لعل شهبازِ قلندر اشعاری به فارسی و سندی در مدح حضرت علی و اهل بیت ﷺ سروده است (گروه فلسفه و عرفان، ۱۳۸۲: ۴۱۱/۷، ذیل «مناسبات»). سهروردیه هند برخلاف مشایخ آغازین چشتی روابط حسنه‌ای با حکومت داشتند. مثلاً، بهاءالدین ملتانی برای تقویت حکومت و با استفاده از نفوذش، سربازانی برای جنگ با حاکمان اوچ اعزام کرد و از این‌رو حاکم وقت مقام شیخ‌الاسلامی سند و پنجاب را به او داد. رابطه

فرزندش صدرالدین نیز با حکومت خوب بود. سماع‌الدین دهلی در مراسم تاج‌گذاری سلطان سکندر لودی شرکت، و برایش دعا کرد. شاگردش جمالی نیز ولی‌عهد، همایون، را در جنگ‌هایش همراهی می‌کرد. فرزند جمالی، عبدالرحمن گدایی، سِمَت مهم صدرالصدوری را حائز شد و فرمانروایان در مجلس سماعش شرکت می‌کردند (Bosworth, 1997: 9).

هرچند برخی عوامل، که در پایان به آنها اشاره خواهیم کرد، سبب شد این طریقت از روزهای اوجش فاصله بگیرد، این به معنای آن نیست که امثال بلبل شاه کشمیری،[۲] بابا نصیب‌الدین غازی کشمیری (متوفای ۱۰۴۷ ه.ق.) و شاه لطیف بری (متوفای ۱۱۱۷ ه.ق.) (لاهوری، ۱۳۳۲: ۱۳۱) در اقصا نقاط هند و حتی چین، چنانچه اشاره شد، به ترویج سهروردیه مشغول نبوده‌اند (الرشید، ۱۳۸۱: ۱۱، ذیل «بابانصیب»). در گجرات نیز به کوشش قطب عالم (متوفای ۸۵۷ ه.ق.) و پسرش شاه عالم، این سلسله از رونق بیشتری برخوردار بود (آریا، ۱۳۹۲: ۴۴۲/۱۵، ذیل «شبه‌قاره هند»).

با افزودن فخرالدین عراقی به مجموعه قلندران سهروردیه، می‌فهمیم که گفتمان قلندری تا چه اندازه جذابیت پیدا کرد، تا جایی که برخی مشایخ طریقت سهروردی را تحت تأثیر خود قرار داد؛ و از سوی دیگر، می‌توان قلندریه را اعتراضی به گفتمان رایج صوفیه خانقاهی و حرکتی اعتراضی برای سرپیچی از آدابش دانست، هرچند خود نیز به‌زودی آداب دیگری پیدا کرد (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۳۷۸-۳۷۹). حسن افغانی و جلال‌الدین میرسرخ از دیگر شاگردان ملتانی، طریقت سهروردی را به‌ترتیب در افغانستان و اوچ پراکندند (اخترچیمه، ۱۳۷۷: ۳۴).

از رسم‌هایی که هنوز هم در شبه‌قاره متداول است تبرک به مقابر صوفیه، از جمله سهروردی‌ها، است، خصوصاً در سالگرد وفاتشان که به «عرس» معروف است و حکام و طبقه عادی در این مراسم شرکت می‌کردند (آریا، ۱۳۹۲: ۴۴۵/۱۵، ذیل «شبه‌قاره هند»).

### ج. ایران

پس از وفات سهروردی کوچک، طریقت سهروردیه در عراق رو به خاموشی نهاد و بسیاری از مریدانش به اقصا نقاط ایران و هند مهاجرت کردند. اسماعیل قصری (در دزفول)، قطب‌الدین عبدالله معروف به شیخ‌الاسلام، حسین بن عبدالله، فقیه صائن‌الدین حسین بن محمد، شمس‌الدین عمر بن مظفر، عزّالدین محمد بن روزبهان، صفی‌الدین عثمان بن عبدالله، فخرالدین احمدبن محمد شاسی، عزالدین مودود زرکوب و مهم‌تر از همه اصیل‌الدین محمد شیرازی،

مشهور به بلیانی، و خانـدان بزغشـیه (همگـی در فـارس) از جملـه صـوفیانی بودنـد کـه طریقـت سهروردیه را در ایران ترویج کردند.

مسلماً صوفیه ایران و هند از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند. مؤسس بسـیاری از طریقت‌هـایی کـه بـه هندوستان نفوذ کردند، از جمله سهروردیه، ایرانی‌الاصل بوده‌انـد. از سـوی دیگـر، تربیت‌یافتگـان سهروردیه هند نیز بر تصوف ایران اثرگذار بوده‌اند. عراقـی یکـی از آن نمونـه‌ها اسـت. شـاید رنـگ قلندری که در برخی اشعار پیرجمال، مؤسس پیرجمالیه، مهم‌ترین شاخه سهروردیه در ایران، در دو قرن بعد (= قرن ۹) به چشم می‌خورد از تأثیر طریقه فخرالدین عراقی باشـد (اردسـتانی، ۱۳۷۱: ۲۸). درباره مؤسس آن، جمال‌الدین احمـد معـروف بـه جمـالی و پیرجمـال، چیـز خاصـی نمـی‌دانیم. خرقه‌اش به نجم‌الدین علی بزغش و شهاب‌الدین سهروردی می‌رسـد و بـه فخرالـدین عراقـی هـم نَسَب می‌رساند. پیرجمال آثار فراوانی دارد (همان). بُزْغُش مهم‌ترین شاگرد شهاب‌الدین سـهروردی در ایران است؛ حتی برخی او را مؤسس بزغشیه سهروردیه می‌دانند (کبری، ۱۳۶۸: ۵۴؛ شمس، ۱۳۷۹: ۱۰۵). به نظر می‌رسد خاندان بزغش در نشر و ترویج کتاب درسی خانقاهی عوارف المعـارف، کـه مهم‌ترین پیوند سهروردیه در جای‌جای حضور مشـایخ ایـن طریقـت بـود، و همچنـین در تـرویج طریقت سهروردی در ایران نقش اساسی داشته‌اند. سعیدالدین محمـد بـن احمـد فرغـانی (متوفـای ۶۹۹ ه.ق.)، شارح تائیه ابن‌فارض، قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ه.ق.)، فیلسـوف و شـارح حکمـة الاشراق، و ظهیرالدین عبدالرحمان (متوفای ۷۱۶ ه.ق.)، فرزند و خلیفه شـیخ نجیب‌الـدین، از جملـه شاگردان بزغش هستند (کاشانی، بی‌تا: ۱۳؛ سهروردی، عمر، ۱۳۷۵: ۲۹/۴). ظهیرالدین عوارف المعارف را ترجمه کرد و نیز در حد خود شاگردان بسیاری را تربیت کرد، از جمله: نوه‌اش صـدرالدین جنیـد عبدالرزاق کاشانی (متوفای ۷۳۶ ه.ق.)، شارح فصوص و مؤلف اثر بی‌بدیل اصـطلاحات الصـوفیة، و عزالدین بن علی کاشانی (متوفای ۷۳۵ ه.ق.)، مؤلف مصباح الهدایة و شارح تائیه. احمـد زرکـوب از دیگر شاگردان ظهیرالدین است که قسمتی از کتاب عوارف المعارف سهروردی را نزد او خوانـده، و از او اجـازه تدریسـش را دریافـت کـرده اسـت. گزارش‌هـای متعـدد نشـان می‌دهـد سـهروردی و شاگردانش کتاب عوارف المعارف را همچون کتـب حـدیثی، بـه مریـدان خـود اجـازه می‌دادهانـد. همان‌طور که از تألیفات این بزرگان هویدا است، سـهروردیه در ایـران کـاملاً بـا مکتـب ابن‌عربـی ممزوج شده بود. مشایخ، عرفان نظری ابن‌عربی را با علم سلوک سـهروردی تـوأم کردنـد، چنان‌کـه مثلاً، شیخ عزّالدین محمود کتاب عوارف المعارف را بـا دو واسـطه از مـؤلفش شـیخ شـهاب‌الدین روایت می‌کرد و مصباح الهدایة خود را با نظارت بر آن نگاشت و از سوی دیگـر تائیـه ابن‌فـارض را

بر مبنای مکتب ابن‌عربی شرح کرد (نک.: سجادی و عروج‌نیا، ۱۳۸۰: ۳۴۷/۶، ذیل «تائیه ابن‌فارض»). درست است که عراقی در لمعات، شاید برای اولین بار در این باره دست به تألیف زد، اما بی‌شک عبدالرزاق کاشانی آن را به نهایت جودت و کمال رسانید. عبدالرزاق کاشانی، چون در طریقت پیرو سهروردی بوده، در تقریر آثار ابن‌عربی صرفاً مقلد نیست بلکه تعلیم کشفی محیی‌الدین را با تربیت ذوقی سهروردی (و بعضاً امام غزالی) تلفیق کرد و چاشنی حکمت را نیز بر آن افزود. هرچند از قرن‌ها قبل نهضت تفسیر عرفانی قرآن از سوی مشایخ، و از جمله شهاب‌الدین سهروردی در تفسیرش به نام بغیة (نغبة) البیان، شروع شده بود؛ کتاب التأویلات یا تفسیر القرآن از کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی نقطه عطفی در تاریخ تفسیر عرفانی است و طی قرن‌ها نزد اهل عرفان تداول داشته است (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۷۱۶/۱۵، ذیل «تفسیر عرفانی»).

از دیگر شاگردان مهمِ نجیب‌الدین علی بُزْغُش، نورالدین عبدالصمد بن علی اصفهانی بوده است که مکتب سهروردی را در نواحی مرکزی ایران ترویج می‌کرد. قول صحیح‌تر آن است که عزالدین کاشانی و نیز عبدالرزاق کاشانی خرقه‌شان را از او گرفته‌اند. پس از عبدالرزاق، بابا رکنای شیرازی (متوفای ۷۶۹ ه.ق.) راهش را ادامه داد. او نیز همانند استادش با عرفان علمی محیی‌الدین و سلوک سهروردیه مرتبط بود (بابارکنا، ۱۳۵۹: ۱۰). او فصوص را ترجمه کرد و شاید به دلیل انتسابش به تشیع مقبره‌اش در تخت پولاد اصفهان در دوره صفویه تخریب نشد. بزرگانی همچون شیخ بهایی و مجلسی بزرگ بر قبرش حاضر می‌شدند که حکایاتش مشهور است (همان: ۱۱-۱۳). بر روی کتیبه سنگ لوح بابارکنا عبارت «نفحة العطار و مقام الشطار» درج شده است که انتسابش به شطاریه را می‌فهماند. شطاریه به عبدالله شطار (زیسته در قرن هشتم و نهم) منسوب‌اند و ظاهراً وجه تسمیه‌شان به شطاریه، سرعت سیر روحانی و پاک‌بازی این جماعت بوده است و نباید با شطارانی که در کنار عیاران و فتیان ذکر می‌شوند اشتباه گرفته شوند؛ پیروان این طریقت هم‌اکنون در سوماترا و جاوه (در اندونزی) هستند (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۱۰۱-۱۰۲). گرچه شطاریه ایران به اقوال بایزید توجه داشتند و سخنانشان شبیه سخنان حلّاجیه و طیفوریه است، از لحاظ سلوکی خود را به شهاب‌الدین سهروردی منسوب می‌کردند (همدانی، ۱۳۷۰: ۲۹۷). بابارکنا نمایانگر امتداد این طریقت تا اصفهان است.

به غیر از خاندان بُزْغُش، خاندان بلیانی نیز از صوفیان سهروردی در فارس (کازرون) هستند. نسبشان به ابوعلی دقاق، عارف مشهور قرن چهارم، می‌رسد. طریقتشان پس از عبور از خاندان بلیانی به واسطه رکن‌الدین سجاسی (متوفای ۶۰۶ ه.ق.) به قطب‌الدین ابهری از خلفای ابوالنجیب

عبدالقاهر سهروردی می‌رسد. اوحدالدین بلیانی، سعدی را درک کرده و همچون صفی‌الدین اردبیلی برای دیدار نجیب‌الدین علی بُزْغُش به شیراز رفت.

در شمال (گیلان) شیخ تاج‌الدین ابراهیم، معروف به زاهد گیلانی (متوفای ۷۰۰ ه.ق.)، در خانقاهش طریقه سهروردیه را ترویج می‌کرد. صفی‌الدین اردبیلی که در طلب مشایخ مسافرت‌های بسیار کرد سرانجام ۳۵ سال در محضر او زانو زد. هرچند او به واسطه سید جلال تبریزی (متوفای ۶۴۵ یا بعد از آن) به سهروردیه منتهی می‌شود، خلوتیه نیز او را امام الخلوتیه می‌دانند. طریقت زاهد گیلانی را می‌توان در سیره شاگردش جلوه‌گر دید. صفی‌الدین بسیار زاهد بود و ریاضت‌های فراوان کشید تا جایی که بر اثر ترک حیوانی تا آخر عمر بدنی رنجور داشت. بسیار به شریعت مقید بود و به احوط فتاوا عمل می‌کرد. طریقتش به واسطه فرزندانش ادامه یافت و به عنوان مؤسس شاخه صفویه مشهور شد (زرین‌کوب، ۱۳۹۳: ۶۲ به بعد).

گرچه زاهد در گیلان می‌زیست، طریقتش در آذربایجان و به‌ویژه اردبیل ادامه یافت. خواجه رشیدالدین فضل‌الله و فرزندش غیاث‌الدین، از سهروردی‌های آن دیار بودند که به شیخ زاهد گیلانی و دامادش صفی‌الدین اردبیلی ارادت داشتند (کریمی، ۱۳۹۷: ۳۳۹/۲۵، ذیل «سهروردیه»). آذربایجان زمانی مرکز سهروردیان بوده است. طریقت سهروردی به وسیله رکن‌الدین سجاسی به این خطه عارف‌پرور معرفی شد. صدرالدین رواسی، پیرعمادالدین و حسن بلغاری از جمله مروّجان این طریقت در آذربایجان بودند (ابن‌کربلایی، ۱۳۴۴: ۱۶۲/۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۵۴). در تبریز، خاندان عتیقی نقش مهمی در ترویج طریقت سهروردی ایفا کردند (کریمی، ۱۳۹۷: ۳۳۸/۲۵ و ۳۳۹، ذیل «سهروردیه»). طبق گزارش‌ها، شمس مغربی (متوفای ۸۰۹ ه.ق.) مجلس داشته، و شاگردانی را پرورش داده است که آنها نیز، همچون بابارکنا، به شطاری معروف شده‌اند (مغربی، ۱۳۵۸: ۹).

در سایر نقاط ایران، مثل اصفهان و هرات نیز طریقت سهروردیه فعالیت داشت، اما نه به اندازه آذربایجان و فارس. در جام باید از زین‌الدین خوافی (متوفای ۸۳۸ ه.ق.)، مرید سیسی، نام برد که شاگردان بی‌شمار داشته است (پارسا، ۱۳۵۴: ۲۱). برخی او را مؤسس سهروردیه زینیه دانسته‌اند. عبداللطیف بن غانم مقدسی از تربیت‌یافتگان مهمش است که از بیت‌المقدس همراه خوافی به جام هجرت کرد و در کنار مرقد شیخ احمد جام به ریاضت مشغول شد. نسخه‌ای خطی از عوارف المعارف با شرح مختصر او موجود است (سهروردی، عمر، ۱۳۷۵: ۱۶). سلسله زینیه در امپراتوری عثمانی طرفدارانی پیدا کرد. گرچه خوافی را فردی شریعت‌مدار می‌شناسیم، باید دانست که او در طریقتش به سمت طریقت‌های بکتاشیه و حروفیه متمایل شد (Bosworth, 1997: 9).

### د. سایر بلاد

اما نفوذ سهروردیه در غرب و جنوب جهان اسلام را می‌توان از مسافرت‌های فخرالدین عراقی و اوحدالدین کرمانی حدس زد. عراقی پس از وفات استادش، ملتانی، به عمان، مکه، مدینه، روم، مصر و دمشق رفت؛ در توقات به واسطه امیر معین‌الدین پروانه، شیخ خانقاه شد و در مصر و دمشق به مرتبه شیخ‌الشیوخی رسید. قبلاً به مسافرت‌های بسیار اوحدالدین نیز اشاره کردیم. هرچند این دو به واسطه گرایش‌های قلندری‌شان در صدد معرفی خلیفه نبوده‌اند، ولی می‌توان حدس زد که سفرهایشان در بسط طریقتشان، که آمیزه‌ای از سهروردیه را در خود داشته، مؤثر بوده است. در یمن نیز حضور طریقت سهروردیه گزارش شده است (صاحب، ۱۳۹۲: ۴۵۶/۱۵، ذیل «یمن»).

## سهروردیه و مکتب ابن‌عربی

درباره ملاقات شهاب‌الدین با ابن‌فارض و نیز ابن‌عربی و تمجیدشان از یکدیگر، در تاریخ صوفیه مطالبی نقل شده است که فارغ از صحت و سقمش باید اذعان کرد طریقت سهروردیه مهم‌ترین نقش را در ترویج آرای ابن‌عربی داشته است. عراقی در قونیه، تألیفات ابن‌عربی را نزد صدرالدین قونوی تلمذ کرد و سرانجام، حاصلش را در لمعات آورد. نکته مهم آنکه نسخه لمعات خود را برای صدرالدین عارف فرستاد و به این ترتیب آمیزه‌ای را که از مکاتب گوناگون اندوخته بود به هند منتقل کرد (اخترچیمه، ۱۳۷۷: ۳۴). این کتاب در کنار برخی از مهم‌ترین کتاب‌های عرفان از قرن هفتم به بعد، در شمار کتاب‌های درسی عرفانی نیز درآمده، و شروح فراوانی بر آن نوشته‌اند؛ اما اوج ترکیب سهروردیه و مکتب ابن‌عربی را باید، چنان‌که اشاره شد، در عبدالرزاق کاشانی جُست. از سوی دیگر، بسیاری از مشایخ مکتب ابن‌عربی در عرفان عملی از طریقت سهروردیه پیروی می‌کردند.

## تمایلات شیعی در مشایخ متأخر

به‌خوبی می‌توان گرایش‌های شیعه‌گری را، که پس از حمله مغول و سقوط خلافت عباسی (در ۶۵۶ ه.ق.) مجال ظهور و بروز پیداکرده بودند، در مشایخ سهروردی نیز مشاهده کرد. مشایخ گوناگونی، همچون بابارکنا، و نیز طریقت‌هایی همچون پیرجمالیه (اردستانی، ۱۳۷۱: ۲۸)، صفویه و نوربخشیه (پارسا، ۱۳۵۴: ۲۵) به شیعه‌گری منسوب شده‌اند. آثار و آموزه‌های ابن‌عربی نیز تأثیر فراوانی در قرابت تشیع و تصوف داشته است. در پایان قرن ۱۸ (= قرن ۱۲ ه.ق.) بنیان‌گذاران خانقاه مخدوم

جهانیان در اوج اعلام کردند که مذهب اثناعشری را پذیرفته‌اند (ضابط، ۱۳۷۷: ۸۶). اولین حکومت شیعی نیز در هند به تأسی از شاه‌اسماعیل و به همت یوسف عادل‌شاه تشکیل شد (همان: ۹۴).

## مشایخ سهروردی و ادبیات فارسی

دورانی که آن را اوج طریقت سهروردیه می‌نامیم مصادف است با ظهور شاعران بزرگی نظیر عطار، مولوی، سعدی، عراقی و حافظ. در این دوران شعر بیش از آنکه در خدمت دربار باشد در راستای مقاصد صوفیانه استخدام شد و شعرهای عرفانی پخته‌تر شد. گرچه از میان شاعران درجه اول فقط سعدی از شاگردان و ارادتمندان سهروردی بوده است، در رتبه بعد، فخرالدین عراقی و شمس مغربی اشعار بسیار زیبایی در مسلک وحدت وجود و شاهدبازی سروده‌اند. ضمناً، از شهاب‌الدین سهروردی نیز اشعار نیکویی به عربی و فارسی باقی مانده است.

در طول هزار سال رونق زبان فارسی در شبه‌قاره هند صوفیان نقش مهمی در گسترش آن داشته‌اند. در این میان بسیاری از مشایخ سهروردیه طبع شعری داشتند؛ هرچند شعرشان در درجه شعرای ممتاز ایران نبود. خاندان ملتانی همواره در کار نشر تصوف، و نیز ترویج زبان فارسی بودند؛ امیرحسین هروی سادات (متوفای ۷۱۸ ه.ق.)، شاگرد بهاءالدین ملتانی، از شاعران پارسی‌گوی بود (عامرخان، ۱۳۷۸: ۵۵) و دیوانی داشت، که به گفته جامی به‌غایت لطیف بود (چوهدری، ۱۳۸۴: ۱۴). از برخی سهروردیه، مثل لعل شهباز، اشعار پرشوری باقی مانده است. در فارس نیز ابوسعید بُزْغُش از عرفای قرن دهم (و از خاندان بُزْغُش) اشعار نیکویی می‌سرود (شمس، ۱۳۷۹: ۱۰۵). در نثر نیز مشایخ چشتی و سهروردی کتاب‌ها و مکتوبات فراوانی به فارسی نگاشتند.

## علل افول

طریقت سهروردی در مقایسه با طریقت‌هایی مثل قادری، رفاعی، چشتی، کبروی و نقشبندی کم‌فروغ است، با آنکه این سلسله از مهم‌ترین سلاسل صوفیه است که روزگاری بزرگان صوفیه را به سمت خود جذب می‌کرد. ممکن است عوامل گوناگون زیر در کم‌رونق‌شدن این طریقت مؤثر باشد:

۱. حفظ مناسبات با ارباب حکومت از ویژگی‌های مهم طریقت سهروردیه است. سهروردیه غالباً افرادی مُکْنت‌دار بودند که برخلاف بسیاری دیگر از طریقت‌ها خلوت‌گزین نبودند. ابتدا، رابطه با حکومت برای قضای حاجات مردم بود (مثلاً نک.:

لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۶۷۰-۶۷۱؛ لاهوری، ۱۳۳۲: ۲۸/۲-۳۱). اما بعید نیست همین ویژگی به‌تدریج مشایخ این طریقت را به سمت دنیاطلبی سوق داده، و نفوذشان را در میان توده‌ها کاهش داده باشد (مثلاً نک.: ابن‌بطوطه، ۱۴۰۷: ۴۸۶/۲-۴۸۷؛ احمد، ۱۳۶۷: ۵۸) به گونه‌ای که با نزدیک‌شدن به سده دهم سهروردیه در طریقت‌هایی چون چشتیه و نقشبندیه ادغام شد.

۲. وفات مشایخ مهم سهروردی و رواج گرایش به قلندری؛ با نزدیک‌شدن به سده دهم مشایخ باقی‌مانده سهروردیه به سه دسته تقسیم شدند: ملامتی، بی‌شریعت و باشریعت. ملامتی‌ها در باطن متشرع و در ظاهر اباحی‌گر بودند. مشایخ باشریعت تقریباً به اصول و مبانی مشایخ نخستین پای‌بند بودند. اما مشایخ بی‌شریعت به قلندری و اباحی‌گری در ظاهر و باطن روی آوردند (کریمی، ۱۳۹۷: ۳۳۲/۲۵، ذیل «سهروردیه»). مثلاً، خانقاه ملتان که مرکز اصلی ترویج سهروردیه محسوب می‌شد پس از وفات رکن‌الدین ابوالفتح، و چون فرزندی نداشت، کم‌کم از رونق افتاد و به اوچ منتقل شد. اوچ نیز پس از میرسرخ به دست نوه‌اش، مخدوم جهانیان، به مرکز قلندریه تبدیل شد. از اینجا معلوم می‌شود چگونه سهروردیه ناب با از دست‌دادن مشایخ سنتی‌اش و پیدایش گرایش‌های قلندری در مشایخ مهمی چون لعل شهباز و عراقی و مخدوم جهانیان، فرآیند استحاله را طی می‌کند. قلندران که روزی از سوی شیخ بزرگ سهروردی از خانقاه رانده می‌شدند، اکنون یکی از گرایش‌های مهم در طریقت سهروردی به شمار می‌آمدند. کافی است به این مجموعه صوفیانی همچون خواجه کرک سهروردی (متوفای ۷۱۶ ه.ق.) (لاهوری، بی‌تا: ۴۶/۲)، شیخ احمد معشوق (متوفای ۷۲۳ ه.ق.) (همان: ۴۵/۲)، سید تاج‌مه، فرزند و شاگرد سید میرماه سهروردی، که به تعبیر لاهوری ولیّ کامل بود اما ولایتش را به واسطه شرب خمر پنهان می‌کرد (همان: ۵۶/۲) و شاه دولا دریای گجراتی پنجابی (متوفای ۱۰۷۵ ه.ق.) (همان: ۱۰۳/۲) را بیفزاییم تا بدانیم گرایش قلندری در سهروردیه از بین نرفت. همان‌طور که می‌دانیم مشایخ قلندری نیز چندان به آداب مرسوم خانقاهی، و از جمله معرفی خلیفه، پای‌بند نبودند. به‌خوبی می‌توان حدس زد که این گرایش تا چه اندازه شالوده تصوف رسمی خانقاهی را با خطر مواجه می‌کند. بی‌تعینی مخدوم تا آنجا بود که به دلیل خواندن خدا با نام‌های هندی (برخلاف رأی مشهور علمای اسلام که قائل به توقیفیت اسماء الله هستند) موجب اعتراض بر او شد (Bosworth, 1997: 9).

۳. در هند؛ حمله تیمور و گرایش به سایر طریقت‌ها: در هند می‌توان به عواملی همچون حمله تیمور به هند (آریا، ۱۳۹۲: ۴۴۱/۱۵، ذیل «شبه‌قاره هند»)، نزدیک‌شدن تدریجی به مشایخ چشتی، که احتمالاً در برخی نمونه‌ها به ادغام طریقت سهروردی در چشتیه منجر شد، اشاره کرد. مشایخ چشتی بر علم و دانش تأکید فراوان داشتند و نیز مشایخ اهل قلم و ادب، در میانشان بیش از سهروردیه بود. گویا طریقت چشتی به دلیل سماع و تواجدی که داشت توانست مریدان بیشتری جذب کند تا جایی که برخی از بزرگان سهروردی با این کار موافقت کردند. علاوه بر آنکه گویا چشتیه بیشتر خود را با محیط هند تطبیق داد. مثلاً، چشتیه در تغییر روش در مجالس ذکر، ظاهراً، از جوکیان متأثر بودند. همچنین، رسم زمین‌بوس فقط در میان چشتیه رواج داشت و سهروردیه آن را رد کردند. هرچند چشتیه نیز سرانجام به دلایلی رو به افول نهاد (همان). اما سهروردیه هرگز در هند به‌کلی از بین نرفت و تا کنون نیز ادامه دارد. لاهوری تا قرن سیزدهم مشایخ سهروردی شبه‌قاره را برشمرده است. از شرح حالشان می‌توان فهمید که از قرن دهم به بعد عمدتاً مناطقی مانند لاهور، گچران و خصوصاً کشمیر محل تجمع مشایخ بوده است (لاهوری، بی‌تا: ۸۵–۱۱۸).

۴. در هند؛ برداشته‌شدن مرز بین طریقت‌ها: در قرن هشتم صوفیان هندی، برخلاف تأکید بهاءالدین ملتانی بر اینکه مریدانش باید فقط به یک طریقت درآیند، غالباً به هر دو طریقت چشتیه و سهروردیه درمی‌آمدند. برخی مشایخ سهروردیه خلیفه طریقت‌های دیگر، همچون قادریه، نقشبندیه، چشتیه یا همه اینها، نیز بودند تا جایی که برخی مرید را به هر روش که می‌خواست، ارشاد می‌کردند.

۵. در بغداد؛ شاید سقوط خلافت عباسی سبب شد مشایخ سهروردی که منصوب خلفا بودند از آن دیار کوچ کنند. ممکن است گرایش قلندری که در مشایخ متأخر سهروردی پدید آمد نیز کم‌فروغی این طریقت را در عراق سبب شده باشد، چنان‌که اوحدالدین خلیفه‌ای برای خود مشخص نکرد؛ هرچند برخی خود را به او منسوب دانستند (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۷۹–۱۸۱).

در هر حال، سهروردیه به عنوان طریقتی که سده‌های متوالی از سلسله‌های مهم صوفیانه بوده و در زمان اوجش، تأثیرات اجتماعی، علمی، ادبی و سیاسی بر جای گذاشته است، سزاوار پژوهش‌های بیشتر است.

## نتیجه

سهروردیه از طرائق مَدْرسی و از تأثیرگذارترین آنها در طول تاریخ تصوف بوده که طریقت‌های بسیاری از آن منشعب شده است. این طریقت مشایخ و تألیفات کم‌نظیری را به جهان تصوف معرفی کرده است. نکته شایان توجه در این طریقت، انتشار آن در سراسر سرزمین‌های اسلامی است. بنا به دلایلی که در این جستار به آن اشاره شد، امروزه از سهروردیه چندان اثری بر جای نمانده و این طریقت در سایر طریقت‌ها ادغام شده است. اما آنچه اهمیت پژوهش‌های بیشتر درباره این سلسله را دوچندان می‌کند گرایش شیعی مشایخ متأخر، آمیختگی آموزه‌های بخشی از مشایخ این طریقت با زبان فارسی، و زیست‌بومِ ایرانی طیف گسترده‌ای از شاخه‌های این طریقت است. به‌علاوه، این طریقت در مقایسه با مکتب رایج ابن‌عربی تأکید بیشتری بر آموزه‌های سلوکی دارد، گرچه با گذشت زمان، سلسله سهروردیه مثل سایر سلاسل صوفیانه به سمت تعلیمات عرفان نظری گرایش پیدا کرد.

در هر حال، سهروردیه به عنوان طریقتی که سده‌های متوالی از سلسله‌های مهم صوفیانه بوده و در زمان اوجش، تأثیرات اجتماعی، علمی، ادبی و سیاسی بر جای گذاشته، سزاوار پژوهش‌های بیشتر است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. تاریخ تصوف در فرهنگ و تمدن آسیای جنوب شرقی، خصوصاً اندونزی و مالزی، با ظهور و گسترش اسلام در قرن هفتم در این منطقه، پیوند خورده است. به نظر پژوهشگران، صوفیان در اسلامی‌شدن این حوزه، که گویا تا قرن نهم طول کشید، نقش مهمی داشتند. صوفیان پس از سقوط بغداد به دست مغولان، از طریق تجار و کشتی‌های بازرگانی تعالیم اسلام را همراه با افکار صوفیانه به مالاکا (واقع در مالزی امروزی) آوردند (نک.: اسفندیار، ۱۳۸۲: ۷، ذیل «تصوف در جنوب شرقی آسیا»). توجه داریم که صوفیان بغداد پیرو مکتب سهروردی بودند یا دست‌کم گرایش‌هایی از طریقت سهروردیه در آنها بوده است.

۲. نام اصلی‌اش سید شرف‌الدین است که نخستین مروّج سهروردیه در کشمیر است، نک.: Rizvi, 1978-1983: 290/1

## منابع

آریا، غلام‌علی (۱۳۹۲). «شبه‌قاره هند»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۱۵، ص٤٤١-٤٤٥.

ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۴۰۷). رحلة ابن بطوطة، بیروت: محمد عبد المنعم عریان.

ابن کربلایی، حافظ حسین (۱۳۴۴-۱۳۴۹). روضات الجنان و جنات الجنان، تهران: جعفر سلطان القرائی.

احمد، عزیز (۱۳۶۷). تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه: نقلی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران: علمی و فرهنگی.

اخترچیمه، محمد (۱۳۷۷). «روابط مشایخ سهروردیه ایران و شبه‌قاره»، در: نامه پارسی، ش۸، ص۲۵-۳۸.

اردستانی، پیرجمال‌الدین محمد (۱۳۷۱). مرآة الأفراد، تهران: زوار، چاپ اول.

اسفندیار، محمودرضا (۱۳۸۲). «تصوف در جنوب شرقی آسیا»، در: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر: غلام‌علی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج۷، ص۴۱۴.

بابارکنا شیرازی، مسعود بن عبدالله (۱۳۵۹). نصوص الخصوص فی ترجمة الفصوص، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، چاپ اول.

پارسا، خواجه محمد (۱۳۵۴). قدسیه، تهران: طهوری، چاپ اول.

پاکتچی، احمد (۱۳۸۷). «تفسیر عرفانی»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۱۵، ص۷۱٦.

جامی، عبد الرحمن (۱۸۵۸). نفحات الأنس، کلکته: مطبعة لیسی.

جمالی دهلوی، حامد (۱۳۱۱). سیر العارفین، دهلی: بی‌نا.

چوهدری، شاهد (۱۳۸۴). «سلسله سهروردیه در شبه‌قاره پاکستان، هند و بنگلادش»، در: ادیان و عرفان، س۲، ش۶، ص۱-۲۶.

دارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۸). مقامات السالکین، قم: مرصاد، چاپ اول.

رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۲). «الامام العارف شیخ شهاب‌الدین سهروردی، صاحب عوارف المعارف» در: فرهنگ، ش۴۶-۴۷، ص۱۱۳-۱۳۲.

الرشید، نجم (۱۳۸۱). «بابانصیب»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۱۱، ص۱۰.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸٦). جست‌وجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۳). دنباله جست‌وجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.

سجادی، سید جعفر؛ عروج‌نیا، پروانه (۱۳۸۰). «تائیه ابن‌فارض»، در: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر: غلام‌علی

حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج۶، ص۳۴۷.
سمنانی، علاءالدوله (۱۳۸۳). مصنفات فارسی سمنانی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
سهروردی، شهاب الدین ابوحفص عمر بن عبدالله (١٤٢٧). عوارف المعارف، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة، الطبعة الاولی.
سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن عبدالله (۱۳۷۵). عوارف المعارف، ترجمه: ابومنصور اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش (۱۳۷۵). رسائل شیخ اشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ج۴.
شمس، محمدجواد (۱۳۷۹). «عارفان سهروردیه بزغشیه فارس»، در: معارف، ش۵۰، ص۱۰۴-۱۱۶.
صاحب، نوشین (۱۳۹۲). «یمن»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۱۵، ص٤٥٦.
ضابط، حیدررضا (۱۳۷۷). «تشیع در شبه‌قاره هند»، در: پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، ش۱۲، ص۸۲-۱۰۲.
عامرخان، محمد (۱۳۷۸). «علل گسترش و رواج زبان و ادب فارسی در هند»، در: نامه پارسی، س۴، ش۴، ص۴۲-۶۴.
عباسی، حبیب‌الله (۱۳۹۶). «از ترجمه تا تألیف: مقایسه ساختاری محتوایی دو ترجمه کتاب عوارف المعارف» در: تاریخ ادبیات، ش۸۱، ص۹۹-۱۱۲.
عدلی، محمدرضا (۱۳۹۲). «خانقاه»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۲۱، ص۷۲۳.
فرزانه‌پور، رشید (۱۳۵۰). «ادبیات فارسی در سند»، در: هلال، ش۱۲۰، ص۲۵-۲۸.
فرقانی، محمدفاروق (۱۳۸۵). تاریخ اسماعیلیان قهستان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۸۰). مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، تهران: میراث مکتوب، چاپ دوم.
کاشانی، محمود (بی‌تا). مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، مقدمه: همایی، تهران: هما، چاپ اول.
کبری، نجم‌الدین (۱۳۶۸). فوائح الجمال و فواتح الجلال، ترجمه: محمدباقر ساعدی خراسانی، تهران: مروی، چاپ اول.
کریمی، سعید (۱۳۹۷). «سهروردیه»، در: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج۲۵، ص۳۳۲.
گروه فلسفه و عرفان (۱۳۸۲). «مناسبات»، در: دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج۷، ص۴۱۱.
لاهوری، غلام‌سرور (۱۳۳۲). خزینة الاصفیاء، کانپور: بی‌نا.

لاهوری، غلام‌سرور (بی‌تا). خزینة الاصفیاء، هرات: کتاب‌خانه انصاری، ج۲.

لعلی بدخشی، میرزا لعل بیگ (۱۳۷۶). ثمرات القدس من شجرات الانس، مصحح: کمال حاج سیدجوادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۷٤). «ابن‌خفیف»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: محمدکاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج۳، ص٤۳۸.

مغربی، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۸). دیوان کامل شمس مغربی، تهران: زوار، چاپ اول.

همدانی، سید علی (۱۳۷۰). احوال و آثار میرسید علی همدانی، شش رساله، تحقیق: محمد ریاض، پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ دوم.

Bosworth, C. E. (1997). *The Encyclopedia of Islam,* Volume IX: Sohrawardiyya, Leiden Brill.

Rizvi, Saiyid Athar Abbas (1978-1983). *A History of Sufism in India*, New Delhi.

## References

Abbasi, Habibollah. 2017. "Az Tarjomeh ta Talif: Moghayeseh Sakhtari Mohtawayi do Tarjomeh Ketab Awaref al-Maaref (From Translation to Authorship: A Structural Comparison of the Content of the Two Translations of the Book Awaref al-Maaref)", in: *History of Literature,* no. 81, pp. 99-112. [in Farsi]

Adli, Mohammad Reza. 2013. "Khaneghah", in: *The Great Islamic Encyclopedia,* Under the Supervision of Mohammad Kazem Musawi Bojnurdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center, vol. 21, pp. 723. [in Farsi]

Ahmad, Aziz. 1988. *Tarikh Tafakkor Islami dar Hend (History of Islamic Thought in India),* Translated by Noghli Lotfi & Mohammad Jafar Yahaghghi, Tehran: Scientific & Cultural. [in Farsi]

Akhtar Chimeh, Mohammad. 1998. "Rawabet Mashayekh Sohrewardiyeh Iran wa Shebh Gharreh Hend (Relations between the Sohrewardi Sheikhs of Iran and Indian Subcontinent)", in: *Persian Letter,* vol. 8, pp. 25-38. [in Farsi]

Al-Rashid, Najm. 2002. "Baba Nasib", in: *The Great Islamic Encyclopedia,* Under the Supervision of Mohammad Kazem Musawi Bojnurdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center, vol. 11, p. 10. [in Farsi]

Amerkhan, Mohammad. 1999. "Elal Gostaresh wa Rawaj Zaban wa Adab Farsi dar Hend (Reasons for the Spread of Persian Language and Literature in India)", in: *Persian Letter,* yr. 4, no. 4, pp. 42-64. [in Farsi]

Ardestani, Pir Jamal al-Din Mohammad. 1992. *Merat al-Afrad (Mirror of Individuals),* Tehran: Pilgrims, First Edition. [in Arabic]

Ariya, Gholam Ali. 2013. "Shebh Gharreh Hend (Indian Subcontinent)", in: *The Great Islamic Encyclopedia,* Under the Supervision of Mohammad Kazem Musawi Bojnurdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center, vol. 15, pp. 441-445. [in Farsi]

Babarokna Shirazi, Masud ibn Abdollah. 1980. *Nosus al-Khosus fi Tarjemah al-Fosus,* Tehran: Institute of Islamic Studies, McGill University, First Edition. [in Arabic]

Bosworth, C. E. 1997. *The Encyclopedia of Islam,* Volume IX: Sohrawardiyya, Leiden Brill.

Chohedri, shahed. 2005. "Selseleh Sohrewardiyyeh dar Shebh Gharreh Pakistan, Hend wa Bangladesh (Sohrewardi Dynasty in the Subcontinent of Pakistan, India

and Bangladesh)", in: *Religions and Mysticism,* yr. 2, no. 6, pp. 1-26. [in Farsi]

Darabi, Mohammad ibn Mohammad. 1997. *Maghamat al-Salekin (Positions of Seekers),* Qom: Lookout, First Edition. [in Arabic]

Department of Philosophy and Mysticism. 2003. "Monasebat (Relations)", in: *Encyclopedia of the Islamic World,* Under the Supervision of Gholam Ali Haddad Adel, Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation, vol. 7, p. 411. [in Farsi]

Farzanehpur, Rashid. 1971. "Adabiyat Farsi dar Hend (Persian Literature in Sindh)", in: *Helal,* no. 120, pp. 25-28. [in Farsi]

Forghani, Mohammad Farugh. 2006. *Tarikh Esmailiyan Ghahestan (History of the Ismailis of Ghahestan),* Tehran: Association of Cultural Works and Figures. [in Farsi]

Hamdani, Seyyed Ali. 1991. *Ahwal wa Athar Mir Seyyed Ali Hamedani, Shesh Resaleh (Biography and Works of Mir Seyyed Ali Hamedani, Six Treatises),* Researched by Mohammad Riyadh, Pakistan: Iran-Pakistan Persian Research Center, Second Edition. [in Farsi]

Ibn Batuteh, Mohammad ibn Abdollah. 1987. *Rehlah Ibn Batuteh,* Beirut: Mohammad Abd al-Monem Oryan. [in Arabic]

Ibn Karbalayi, Hafez Hoseyn. 1965-1970. *Rozat al-Janan wa Jannat al-Janan (Gardens of Heavens),* Tehran: Jafar Soltan al-Gharai. [in Arabic]

Isfandiyar, Mahmud Reza. 2003. "Tasawwof dar Jonub Sharghi Asia (Sufism in Southeast Asia)", in: *Encyclopedia of the Islamic World,* Under the Supervision of Gholam Ali Haddad Adel, Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation, vol. 7, p. 414. [in Farsi]

Jamali Dehlawi, Hamed. 1893. Seyr al-Arefin (Mystics' Journey to Allah), Delhi: n.pub. [in Arabic]

Jami, Abd al-Rahman. 1858. *Nafahat al-Ons,* Calcutta: Lisi Press. [in Arabic]

Karimi, Said. 2018. "Sohrewardiyeh", in: *Encyclopedia of the Islamic World,* Under the Supervision of Gholam Ali Haddad Adel, Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation, vol. 25, p. 332. [in Farsi]

Kashani, Abd al-Razzagh. 2001. *Majmueh Rasael wa Mosannafat Kashani (Collection of Kashani's Treatises and Works),* Tehran: Written Heritage, Second Edition.

Kashani, Mahmud. n.d. *Mesbah al-Hedayah wa Meftah al-Kefayah (Light of*

*Guidance & Key of Sufficiency),* Foreworded by Homayi, Tehran: Homa, First Edition. [in Arabic]

Kobra, Najm al-Din. 1989. *Fawaeh al-Jamal wa Fawateh al-Jalal,* Translated by Mohammad Bagher Saedi Khorasani, Tehran: Marwi, First Edition. [in Farsi]

Lahuri, Gholam Sorur. 1953. *Khazinah al-Asfiya (The Treasury of Sufism),* Kanpur: n.pub. [in Arabic]

Lahuri, Gholam Sorur. n.d. *Khazinah al-Asfiya (The Treasury of Sufism),* Harat: Ansari Library, vol. 2. [in Arabic]

Lali Bedakhshi, Mirza Lal Beyg. 1997. *Thamarat al-Ghods men Shajart al-Ons (Holy Fruits from the Trees of al-Ons),* Edited by Kamal Haj Seyyed Jawadi, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Arabic]

Maghrebi, Shams al-Din Mohammad. 1979. *Diwan Kamel Shams Maghrebi (Poetry Book of Shams Maghrebi),* Tehran: Pilgrims, First Edition. [in Farsi]

Mojtabayi, Fathollah. 1995. "Ibn Khafif", in: *The Great Islamic Encyclopedia,* Under the Supervision of Mohammad Kazem Musawi Bojnurdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center, vol. 3, pp. 438. [in Farsi]

Pakatchi, Ahmad. 2008. "Tafsir Erfani (Mystical Interpretation)", in: *The Great Islamic Encyclopedia,* Under the Supervision of Mohammad Kazem Musawi Bojnurdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center, vol. 15, p. 716. [in Farsi]

Parsa, Khajeh Mohammad. 1972. *Ghodsiyeh,* Tehran: Tahuri, First Edition. [in Farsi]

Radfar, Abolghasem. 2003. "Al-Imam al-Aref Sheikh Shahab al-Din Sohrewardi, Saheb Awaref al-Maaref (Mystic Imam Sheikh Shahab al-Din Sohrewardi, the Author of Awaref Maaref)", in: *Culture,* no. 46-47, pp. 113-132. [in Arabic]

Rizvi, Saiyid Athar Abbas. 1978-1983. *A History of Sufism in India,* New Delhi.

Saheb, Nushin. 2013. "Yaman (Yemen)", in: *The Great Islamic Encyclopedia,* Under the Supervision of Mohammad Kazem Musawi Bojnurdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center, vol. 15, pp. 456. [in Farsi]

Sajjadi, Seyyed Jafar; Orujniya, Parwaneh. 2001. "Taiyeh Ibn Farez", in: *Encyclopedia of the Islamic World,* Under the Supervision of Gholam Ali Haddad Adel, Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation, vol. 6, p. 347. [in Farsi]

Semnani, Ala al-Dolah. 2004. *Mosannafat Farsi Semnani (Semnani Persian Works),*

Tehran: Scientific & Cultural, Second Edition. [in Farsi]

Shams, Mohammad Jawad. 2000. "Arefan Sohrewardiyeh Bozghoshiyeh Fars", in*:* *Knowledge,* no. 50, pp. 104-116. [in Farsi]

Sohrewardi, Shahab al-Din Abu Hafs Omar ibn Abdollah. 1996. *Awaref al-Maaref,* Translated by Abu Mansur Isfahani, Tehran: Scientific & Cultural, Second Edition. [in Arabic]

Sohrewardi, Shahab al-Din Abu Hafs Omar ibn Abdollah. 2006. *Awaref al-Maaref,* Cairo: Religious Culture Press, First Edition. [in Arabic]

Sohrewardi, Shahab al-Din Yahya ibn Hobash. 1996. *Rasael Sheikh Eshragh (Sheikh Eshragh's Epistles),* Tehran: Institute of Cultural Studies and Research, Second Edition, vol. 4.

Zabet, Heydar Reza. 1998. "Tashayyo dar Shebh Gharreh Hend (Shiism in the Indian subcontinent)", in: *Islamic Social Research,* vol. 12, pp. 82-102. [in Farsi]

Zarrinkub, Abd al-Hoseyn. 1994. *Arzesh Mirath Sufiyeh (The Value of Sofia Heritage),* Tehran: Amir Kabir, 7th Edition. [in Farsi]

Zarrinkub, Abd al-Hoseyn. 2007. *Jostoju dar Tasawwof Iran (Search in Iranian Sufism),* Tehran: Amirkabir, 8th Edition. [in Farsi]

Zarrinkub, Abd al-Hoseyn. 2014. *Donbaleh Jostoju dar Tasawwof Iran (Continuation of Search in Iranian Sufism),* Tehran: Amirkabir. [in Farsi]